

تبیین راهبرد امنیتی ایالات متحده آمریکا در قبال عربستان سعودی در دوران پساجنگ سرد

علی آدمی^۱ - الهه پیروزیان^۲

تاریخ دریافت: ۹۰/۸/۱۱

تاریخ تصویب: ۹۰/۹/۲۶

چکیده

این مقاله به بررسی راهبرد امنیتی آمریکا در قبال عربستان سعودی از جنگ سرد تا پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و متأثر از وقایع و قیام‌های کنونی منطقه‌ی خاورمیانه می‌پردازد. آنچه به دوستی و همکاری و حتی نوعی اتحاد آمریکا با عربستان در این دوران مشهور است، خالی از تنش‌های جدی نبوده است. انتظارات عربستان در مورد دریافت اسلحه و عدم حمایت آمریکا از اسرائیل و انتظارات آمریکا مبنی بر رعایت حقوق بشر در عربستان و تأمین پایگاه‌های هوایی برای ارتش آمریکا از سوی سعودیها و نیز مسأله‌ی تأمین نفت از عواملی بوده است که روابط دوستی و همکاری را دچار بحرانهای شدید می‌کرده است. بر خلاف ظواهر، رابطه‌ی جنگ سردی آمریکا با عربستان در چارچوب ترکیبی از رئالیسم- ایده‌آلیسم، و ناگزیر از تضاد این ترکیب، غالباً دستخوش بحران بوده است. این رابطه از نگاه دو طرف، اتحادی بسیار ضروری، اما کاملاً هم، شکننده بوده است. مقاله‌ی حاضر در

۱. استادیار و عضو هیأت علمی گروه روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی (Aliadami2002@yahoo.com)

۲. کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای گرایش مطالعات آمریکای شمالی، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه (Elpirouzian@alzahra.ac.ir)

پی تقویت این فرضیه است که راهبرد امنیتی آمریکا در قبال عربستان سعودی پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ با تغییراتی روبرو شد و از همکاری پرتنش به سیاست مهار-سرکوب تغییر جهت داد، اما این راهبرد طولانی نشد و نمی‌توانست باشد. پس از فرونشستن غلیان احساسات ناشی از ۱۱ سپتامبر، نظر به اهداف و منافی که وضعیت آمریکا ایجاب می‌کرد از حالت تهاجمی به حالت تعدیل یافته‌تری که پیشتر وجود داشت بازگشت.

واژه‌های کلیدی: راهبرد امنیتی ایالات متحده آمریکا، عربستان سعودی، جنگ سرد، ۱۱ سپتامبر.

مقدمه

در طول جنگ سرد روابط قوی میان ایالات متحده و عربستان سعودی برقرار بود و عقیده‌ای رایج وجود داشت که این دو کشور را متحد مستحکم هم می‌دانست. اما با وجود این نگرش شایع و این حقیقت که منافع مشترک دو کشور مستلزم روابط مستحکم و دوستی پایدار و آرام بوده است، واقعیات و مطالعه‌ی دقیق این روابط از تنش‌های بسیاری در آن دوران حکایت دارد. با وجود آغازی مساعد و موفق، روابط دو کشور همیشه سازگار و همگرا نبوده است. فرانکلین روزولت و پادشاه ابن سعود، بنیان‌گذار پادشاهی عربستان، در طی ملاقات با یکدیگر در فوریه ۱۹۴۵ روابط رسمی نزدیکی برقرار نمودند، اما این رابطه هرگز به صورت یک دوستی نزدیک و نوعی رفتار متحد که گاه به نظر آمده است، تداوم نیافت. البته به دنبال کمرنگ شدن تدریجی نقش و جایگاه انگلستان در ساختار نظام بین‌الملل و نیز منطقه‌ی خاورمیانه، زمینه‌های نزدیکی نسبی دو کشور فراهم گردید. رؤسای جمهور و پادشاهان سعودی بعدی نیز کمتر علاقه‌ای به برقراری اتحاد راهبردی، به ویژه در دوران بین مرگ ابن سعود در ۱۹۵۳ و به تخت نشستن فهد در ۱۹۸۲ نشان دادند. حتی پس از آن که ریچارد نیکسون و رونالد ریگان دو رئیس جمهور وقت آمریکا نیز عربستان سعودی را از جمله مهمترین عوامل امنیتی و راهبردی ایالات متحده در منطقه خاورمیانه

اعلام کردند، باز هم نمی‌توان از یک هم‌سویی کامل بین دو کشور سخن گفت. تنش‌های ناشی از تقاضای سلاح از سوی عربستان از ترس تهاجم کشورهای عرب و بهانه کردن ترس از کمونیسم، نگرانی از افکار عمومی اعراب در هم پیمان دانستن سعودی‌ها با آمریکای حامی اسرائیل، ناراحتی از فشار آمریکا برای اعمال حقوق بشر در عربستان، و در نهایت اتخاذ نوعی راهبرد دوگانه از طرف حکام سعودی، از سویی، و نیز تمایل آمریکا به نفت ارزان و مطمئن، حمایت هم‌زمان از اسرائیل و عدم تمایل به دشمنی با اعراب، تمایل به داشتن پایگاه در عربستان و همکاری با دولت‌هایی که دوست عربستان تلقی نمی‌شدند، از سوی دیگر بود. البته عربستان یکی از ارکان سیاست آمریکا در منطقه‌ی خاورمیانه بوده است؛ اما نمی‌توان گفت که این رابطه به یک هم‌سویی کامل منجر شده است. عربستان به جز در جریان بحران ۱۹۷۳ در مابقی رویدادهای جهانی با آمریکا همراهی و از منافع آن پاسداری کرده است اما در پاره‌ای موارد نیز تنش‌هایی میان دو کشور وجود داشته است. پایان جنگ سرد، هم بر بحرانی بودن این روابط افزود و هم به تعبیری بحرانی بودن آن را آشکارتر کرد. جنگ آمریکا با عراق هنگام اشغال کویت و ادامه‌ی مشکل فلسطین و اسرائیل، تأکید بیشتر آمریکا بر توسعه‌ی دموکراسی و از میان برخاستن تهدید کمونیسم همچون توجیهی برای حمایت از عربستان از عواملی بود که باعث شد شکاف میان این دو کشور بیشتر شود.

حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در ایالات متحده‌ی آمریکا از منظر اعمال نفوذ بر سیاست امنیت ملی این کشور رویداد مهمی تلقی شده است. در پی این واقعه، سیاست خارجی آمریکا بیش از گذشته امنیتی شد و سیاست امنیتی آن بیش از گذشته سختگیرانه به نظر آمد. در میان کشورهایی که از این تغییر سیاست امنیتی با شدت بیشتری متأثر شدند، عربستان سعودی جایگاه ویژه‌ای دارد. این کشور، با نقش غیرمستقیمی که در عملیات تروریستی ۱۱

سپتامبر به آن نسبت داده شد، به عنوان یکی از مراکز تولید و صدور عوامل خطرناک برای امنیت آمریکا و غرب تلقی شد و راهبرد آمریکا در قبال آن تغییر کرد. مقاله‌ی حاضر با محوریت یک سؤال اصلی آغاز می‌شود؛ آیا تغییر حزب حاکمه و روی کار آمدن نومحافظه کاران موجب تغییر در راهبرد امنیتی آمریکا در قبال عربستان سعودی پس از حادثه ۱۱ سپتامبر شده است؟ و آیا این تغییر پس از روی کار آمدن باراک اوباما نیز ادامه یافته است؟

فرضیه‌ی اصلی این پژوهش این است که راهبرد امنیتی آمریکا در قبال عربستان تا پیش از ۱۱ سپتامبر به گونه‌ای بود که وجه دوستانه و مبتنی بر همکاری آن، وجوه تنش‌آلود آن را تا حدی مخفی می‌کرد و پس از ۱۱ سپتامبر، برعکس وجوه تنش‌آلود آن، وجوه دوستانه و مبنی بر همکاری آن را تحت تأثیر قرار داده است. اما در دوران اوباما به خصوص پس از گسترش جنبش‌های اعتراضی در جهان عرب وجه تناقض‌آلود روابط دو کشور آشکار شد. با افزودن این ملاحظه که در دوره‌ی پس از ۱۱ سپتامبر، به نظر می‌رسد که راهبرد مهار، جایگزین همکاری و دوستی تنش‌آمیز شده است.

در واقع این گفتار تأثیرات دو متغیر را بررسی خواهد کرد؛ متغیر مستقل که تغییر در حزب حاکمه‌ی ایالات متحده آمریکا است و متغیر وابسته که تغییر راهبرد این دولت در قبال عربستان سعودی در محدوده‌ی زمانی است که متغیر تشدید کننده‌ی حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ است. شاخص‌های متغیر مستقل: اجرای راهبرد جدید در خاورمیانه بر اساس اصول آرمانگرایی عملگرا، ایجاد اصلاحات دموکراتیک آرام و تدریجی در سراسر خاورمیانه و اولویت مسایل امنیتی بر مسایل رفاهی می‌باشند و شاخص‌های متغیر وابسته: مدیریت موج احساسات ضد عربستانی در آمریکا، حمله به افغانستان و عراق و راهبرد تهاجمی آمریکا در قبال عربستان، نفت و چالش‌های پیش روی راهبرد جدید، رشد احساسات آمریکاستیزی

در عربستان و منفعل سازی آمریکا، مذهب و اصلاح جهت گیری راهبردی آمریکا در قبال عربستان.

محافظه کاران جدید در کاخ سفید با ترکیب واقع گرایی منفعت محور با ایده آل گرایی ارزش محور، روایت جدیدی از روابط بین الملل و سیاست امنیت ملی پروردند که مطابق آن ایده آل گرایی ارزش محور لیبرالی و تلاش برای توسعه‌ی دموکراسی نه فقط در تعارض با واقع گرایی منفعت محور نیست، بلکه در خدمت آن است. با توسعه‌ی ارزش‌های دموکراتیک است که امنیت آمریکا بیشتر تأمین می‌شود؛ بر چنین اساسی بود که آمریکا با هدف تأمین منافع خود، عربستان و نظام استبدادی و خشونت پرور آن را دوست خود ندانست و سیاست مهار این کشور و واداشتن آن به اعمال اصلاحات دموکراتیک را در دستور کار قرار داد. به این ترتیب به نظر می‌رسید که دوران دوستی و همکاری این دو کشور متعاقب واقعه‌ی ۱۱ سپتامبر به سر آمد و به نوعی جنگ سرد بدل شد. اما واقعه‌ی سیاسی چنان کرد که این دوره چندان دوام نیاورد و وضعیت تا حدود زیادی به اعتدال گذشته نزدیک شد.

مبنای نظری

در این مقاله از چارچوب نظری واقع گرایی نوکلاسیک برای توضیح رابطه‌ی آمریکا و عربستان بهره خواهیم گرفت. رئالیسم نوکلاسیک عنوانی است که صاحب نظرانی چون گیدئون رز به گونه‌ای از نظریات روابط بین الملل داده است. نو کلاسیک‌ها برخلاف نو واقع گرایان تنها به عوامل سطح ساختار نظام توجه نمی‌کنند، بلکه بر آن هستند که برداشت‌های ذهنی و ساختار داخلی دولتها نیز حایز اهمیت‌اند و به نوعی بر لزوم نگاه به سطوح مختلف تحلیل تأکید دارد. واقع گرایی نوکلاسیک آمیزه‌ای است از نواقع گرایی ساختارگرا و واقع گرایی کلاسیک که بر اهمیت عوامل و متغیرهای شناختی در فهم روابط

بین‌الملل تأکید دارند. در واقع نوکلاسیک‌ها همچنان تلاش می‌کنند که تأثیرگریزناپذیر ساختارهای حاکم بر نظام بین‌الملل را مد نظر داشته باشند و در عین حال بر تأثیر و اهمیت نظام‌های شناختی و ادراک‌ها و سوء ادراک‌ها در شکل‌گیری پدیده‌های بین‌الملل تأکید می‌کنند (Schweller, 2004: 159-170).

بر اساس این نظریه موازنه‌سازی در عرصه‌های جهانی در جریان است، اما این موازنه‌سازی یک فعالیت ماشینی و ناخودآگاه نیست؛ بلکه بستگی تام به نوع درک و فهم بازیگران از نیت‌ها و نوع نگرش و مقاصد طرف مقابل دارد. اتحادهای استراتژیک تنها مخلوق شرایط مادی گریزناپذیر نیست، بلکه نوع درک هر بازیگر از نیت‌مندی بازیگر طرف مقابل می‌تواند بر نوع رفتار او در برابر دیگری تأثیر تعیین‌کننده بگذارد (Rose, 1998: 144-160).

در این مقاله در پی آن خواهیم بود که نشان دهیم تنها ساختارها و الزامات برخاسته از نظام بین‌الملل نیست که بر روابط آمریکا و عربستان تأثیر می‌گذارد؛ هر چند که این الزامات آنها را به نوعی همراهی با یکدیگر کشانده است، اما نوع درک و تعبیر رهبران و سیاست‌گذاران دو کشور بر نوع روابط آنها به همان اندازه مؤثر است. این برداشت‌ها سبب شد که به رغم وجود منافع استراتژیک مشترک دو طرف، فقدان دموکراسی در عربستان و پیوند آن با برخی از جریان‌های بنیادگرا موجب بروز مشکلاتی در روابط دو کشور گردد.

راهبرد آمریکا در قبال عربستان سعودی در طی جنگ سرد

در طول مدت بیش از نیم قرن، آمریکا در جهت توسعه‌ی روایتی از سیاست خارجی تلاش کرد که هم توجه به ارزش‌های ایده‌آلیستی آن را نشان می‌داد، و هم حافظ منافع این کشور بود و باعث افزایش قدرت آن می‌شد. در برخی مناطق، که مقتضیات سیاست رئالیستی و ایده‌آلیستی با یکدیگر منطبق شده و در یک جهت قرار می‌گرفتند، موضع واقع‌گرا منافاتی با دفاع از ارزش‌های لیبرالی و دموکراتیک و حقوق بشری نداشت. ولی در مناطق دیگر، که

بین ارزش‌ها و منافع تطابقی وجود نداشت، رهبران آمریکا در زمینه‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی سیاست‌های رئالیستی را تعقیب می‌کردند. اگرچه این سیاست‌ها مستقیماً با ارزش‌های لیبرال‌دموکراتیک آمریکا در تضاد بودند، اما بیشتر در جهت تأمین منافع این کشور عمل می‌کردند. برای مثال، در برخی کشورهای جهان سوم آمریکا از ارزش‌های ایده‌آلیستی خود چشم پوشید تا از رژیم‌های اقتدارگرا حمایت کند و حتی در برخی موارد بعضی از رژیم‌های دموکراتیک را هم سرنگون کرد (Smith, 1994:12).

هنگامی که رهبران آمریکایی حرف از خودمختاری و استقلال برخی کشورهای جهان سوم می‌زدند، غالباً منظور آن‌ها متوجه رژیم‌هایی بود که دارای حاکمیت، ثبات و حامی غرب - اغلب اقتدارگرا- بودند که می‌توانستند سپری دفاعی در برابر کمونیسم ایجاد کنند. به طور خلاصه، در طی جنگ سرد، برای آمریکا منافع رئالیستی و ارزش‌های ایده‌آلیستی در آمریکای جنوبی و آفریقا و آسیای جنوب شرقی و به ویژه در خاورمیانه در حالت تعارض قرار داشت.

عربستان سعودی یک نمونه‌ی قابل تأمل از تعارض بین منافع رئالیستی و ارزش‌های ایده‌آلیستی در سیاست خارجی آمریکا بوده است. از آغاز روابط رسمی بین این دو کشور در ۱۹۳۳، عربستان سعودی بیش از پیش، هم‌زمان یکی از مهمترین متحدان آمریکا و نیز یکی از ستم پیشه‌ترین رژیم‌های اقتدارگرا در جهان بود. رژیم سعودی مظهر مخالفت با ارزش‌های ایده‌آلیستی آمریکایی بوده است، اما ذخایر عظیم نفت و موقعیت راهبردی آن، این کشور را در نظر آمریکا و جهان بسیار مهم کرده است. اینک که آمریکا در قرن ۲۱ ظاهراً تلاش بر آشتی دادن منافع رئالیستی و ارزش‌های ایده‌آلیستی خود دارد؛ از راهبرد این کشور در قبال عربستان سعودی در طی جنگ سرد می‌توان نکته‌های بسیاری آموخت. این تحلیل درس‌های مهمی را می‌آموزد و می‌توان از این طریق نگاهی هم به تصمیمات آینده‌ی راهبرد آمریکا در قبال خاورمیانه داشت.

۱. آمریکا و نقض حقوق بشر در عربستان

وضعیت نامطلوب حقوق سیاسی و آزادی‌های مدنی در عربستان سعودی در دوران جنگ سرد، نمایانگر عمق راهبرد جنگ سردی آمریکا در مورد عربستان سعودی است که باعث شد از ارزش‌های دموکراتیک به نفع منافع استراتژیک چشم‌پوشی کند. در تمام این دوران، رژیم سعودی یک رژیم سلطنتی مطلقه‌ی استبدادی بود که شهروندان خود را حتی از ابتدایی‌ترین آزادی‌های سیاسی، مذهبی و مدنی محروم می‌کرد (Pipes, 2002/2003). خانه‌ی آزادی^۱، سازمان غیردولتی‌ای که ایده‌ی حکومت دموکراتیک و آزادی مدنی را در جهان اشاعه می‌دهد، در درجه‌بندی کشورها، رتبه‌ی اول یا دوم کشورهایی که بدترین وضعیت حقوق سیاسی و آزادی مدنی از سال ۱۹۷۲ داشته‌اند را به عربستان سعودی می‌دهد (Freedom House, 2003).

البته هیچ کشوری حتی آمریکا نتوانست مقام مطلوبی از رعایت حقوق بشر در دوران جنگ سرد را به دست آورد، اما عربستان سعودی در این دوران نه فقط به عنوان کشوری که حقوق بشر در آن رعایت نمی‌شود، بلکه به عنوان یکی از اقتدارگراترین و ستم‌پیشه‌ترین رژیم‌ها در جهان شناخته شد (Holden & Johns, 1981:221). با توجه به تفاوت آشکاری که بین ایده‌آل‌های آمریکایی بیان شده و ماهیت حکومت سعودی وجود داشت، انتظار می‌رفت که آمریکا فشار عمده‌ای را در جهت ایجاد اصلاحات سیاسی و مدنی بر رژیم سعودی اعمال کند، اما چنین اتفاقی نیفتاد و نه دولت‌های جمهوری خواه و نه دولت‌های دموکرات در آمریکا نتوانستند در جهت توسعه‌ی ارزش‌های لیبرال دموکراتیک خود فشار قابل‌توجهی بر رژیم سعودی اعمال کنند. حتی جیمی کارتر، رئیس جمهوری که به تأکید بر حقوق بشر و دموکراسی معروف است، هم از اینکه

1. Freedom House

سعودی‌ها را وادار به اجرای اصلاحات داخلی کند، ناتوان بود. کارتر پس از عهده‌دار شدن پست ریاست جمهوری اعلام کرد:

«ما اینک از ترس بیش از حدی که از کمونیزم داشته‌ایم، رها شده‌ایم، ترسی که سابقاً ما را وادار به پذیرفتن هر دیکتاتوری می‌کرد که در این ترس با ما سهیم بود» (Carter, 1977: 622). در عین حال شواهد کمی وجود دارد که بتواند نشان دهد سیاست کارتر قادر به اجرا کردن حداقلی از اصول حقوق بشر خود در عربستان بوده است.

آمریکا در طول جنگ سرد به هیچ طریقی نه با ابزار زور و نه با اقناع، عربستان سعودی را تحت فشار قرار نداد تا مبادرت به انجام رفرم سیاسی کند، چرا که رهبران آمریکا در آن مقطع معتقد بودند که اصلاحات سیاسی در عربستان در جهت تأمین منافع راهبردی آمریکا نیست. در میان اسناد بسیاری که در مراحل اولیه‌ی جنگ سرد نوشته شده و به ذکر منافع راهبردی آمریکا در عربستان پرداخته است، هیچ یادی از اصلاحات سیاسی نشده است. در یک یادداشت فوق سری که مربوط به وزیر خارجه آمریکا دین اچسون^۱ در ژانویه ۱۹۴۵ است، یک دیپلمات بلند مرتبه‌ی آمریکایی در عربستان محورهای اصلی منافع راهبردی آمریکا را در عربستان برمی‌شمرد. طبق این یادداشت آمریکا به دنبال یک حکومت قوی و مستقل در عربستان سعودی بوده که در معرض نفوذ سیاسی^۲ نباشد (US Department of State, 1947: 372).

۲. تهدید کمونیسم و عربستان سعودی

طی جنگ جهانی دوم، در حالی که آمریکایی‌ها و شوروی‌ها در کنار هم در حال جنگ با آلمان نازی بودند، دیپلمات‌های آمریکایی نگرانی عمیق خود را نسبت به نفوذ و تهدید شوروی در عربستان بیان کردند. مقامات آمریکایی نگران بودند که اتحاد جماهیر شوروی

1. Dean Acheson

2. Political penetration

از فضای بی‌ثبات سیاسی برای حضور در عربستان بهره ببرد و به طور بالقوه مانع از دسترسی آمریکا به نفت عربستان شود. تمامی حکومت‌هایی که در آمریکا سرکار آمدند از ترومن تا ریگان^۱، چه دموکرات‌ها و چه جمهوری‌خواهان، به دنبال این بودند که با تمایلات تهاجمی و توسعه طلبانه‌ی شوروی در خاورمیانه مقابله کنند.

می‌توان این فرض را مورد دفاع قرار داد که ترس زیاده از حد آمریکا از افزایش تأثیر شوروی در عربستان سعودی توجیه قابل‌دفاعی نداشته است. دلیل اصلی آن مربوط به ماهیت رژیم سعودی‌ست که به خودی‌خود انگیزه برای مقابله با کمونیسم داشت و فضای فکری جهان اسلام هم حفاظت‌آزمینی قابل ملاحظه‌ای برای حفظ آن از خطر اشغال شوروی فراهم می‌کرد. ابن سعود، بنیانگذار عربستان مدرن، و جانشینانش نسبت به کمونیسم احساس ترس و تنفر داشتند (US Department of State Policy Statement, : 578).

البته واقعیت امر این بود که سعودی‌ها از همسایگان عرب خود بیشتر می‌ترسیدند تا از کمونیسم، اما این را بهانه قرار داده بودند. آمریکا نگرانی‌های سعودی‌ها نسبت به توطئه و دسیسه کردن و تهاجم بالقوه‌ی برخی کشورهای عرب به خاکشان را جدی نگرفت و در دسامبر ۱۹۴۷ بیان کرد که موضوع اصلی برای آنان ملاحظات متعادل میان تمام ملت‌های عرب است. جای تعجب نداشت که بعد از پاسخ وزارت خارجه آمریکا به پادشاهی عربستان می‌توان تأکید زیادتری بر تهدید کمونیسم از جانب سعودی‌ها دید.

الف. ساختار نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد و غلبه‌ی آمریکا

غلبه و سلطه‌ی بلامنزاع آمریکا در دهه‌ی ۱۹۹۰ به یک‌باره به دنبال پایان تعارض ایدئولوژیکی دوران جنگ سرد پدید نیامد. اگرچه در دوران جنگ سرد برتری آمریکا در حیطه‌های مختلف کم‌تر ملموس بود، اما گفته می‌شد که تنها چیزی که اروپا را از یک

1. Ronald Reagan

حمله‌ی نظامی کوبنده محفوظ نگاه می‌داشت، چیزی جز توان حیرت‌آور آمریکا در زمینه سلاح‌های اتمی نبود. بررسی ادواری این تاریخ بیان‌گر آن است که: «رشد امپراطوری آمریکا بیش از آنکه برپایه‌ی تلاش برای دستیابی به رفاه اقتصادی بوده باشد، بر بستر کاوش برای امنیت مطلق یا به عبارتی دیگر آسیب‌ناپذیری بوده است» (Chace, 2002:1).

به عبارت دیگر مسأله‌ی امنیت که به ویژه جمهوری‌خواهان و در میان آنان نومحافظه‌کاران بر آن انگشت تأکید می‌گذاشتند و برای بسیاری غیر قابل فهم بود، چون آمریکا امن‌ترین کشور به نظر می‌آمد، یک مسأله‌ی واقعی بود. گرچه همواره از سوی منتقدان بهانه‌ای برای میلیتاریزه کردن برنامه و بودجه و در نهایت کشور و ایجاد رعب برای بهره‌برداری سیاسی تلقی می‌شد.

تفوق آمریکا در زمان جنگ سرد و به خصوص پس از آن در آخرین دهه‌ی هزاره، برآیند عمل کرد سه گانه‌ی قدرت، دامنه‌ی این قدرت و حیطه‌ی آن بوده است. تأثیرگذاری آمریکا در صحنه‌ی سیاست‌های بین‌المللی و میزان مشارکت این کشور در تصمیم‌گیری‌های مهم اقتصادی، سیاسی و نظامی در حد بالایی است. بودجه‌ی نظامی آمریکا از مجموع بودجه‌ی نظامی کشورهای ژاپن، آلمان، فرانسه، انگلیس، ایتالیا، روسیه و چین بیشتر است و این آمریکا را از نظر جهانی در موقعیت و جایگاهی قرار می‌دهد که برتری بی‌چون و چرایش اجتناب‌ناپذیر می‌شود. افزایش تأثیرگذاری آمریکا با توجه به گسترش نقش این کشور در حیطه‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی که نماد و تجلی هژمونی آمریکا و همسانی ساختار نظام بین‌الملل با الزامات و احتیاجات این کشور است، چیزی است که برخی آن را «جنگ بر علیه جهان» دانسته‌اند (زهرانی، ۱۳۸۱).

این برتری با ضلع‌های اقتصاد، سیاست، ارتش و حتی فرهنگ در عصر جنگ سرد هم می‌توانست آمریکایی‌ها را در داعیه‌ی برتری و سروری بر جهان متقاعدکننده نشان دهد، حال

با پایان جنگ سرد که خصوصاً مانع ضلع ارتش را کنار می‌زد و امکان حرکت ناوهای آمریکا را در هر جایی بدون ترس از شوروی فراهم می‌کرد، زمینه‌ساز محق بودن نومحافظه‌کاران در ایده‌های جهانگیری‌شان بود.

پس از پایان جنگ سرد پروژه‌ی نومحافظه‌کاران آمریکا تبدیل این کشور به قدرت فعال بالمنازع در عرصه‌ی قدرت جهانی بود. مهم‌ترین سندی که در ارتباط با بازنگری نقش آمریکا در جهان پس از جنگ سرد و به خصوص چگونگی برخورد آمریکا با تهدیدات احتمالی علیه آن منتشر شد، سندی بود به نام «پروژه‌ی قرن جدید آمریکایی»^۱ که از سوی برخی محافل فکری در اواسط دوره‌ی دوم ریاست جمهوری کلینتون تدوین شد. این پروژه حاصل ابتکار یک جریان دست راستی در واشنگتن بود که در «مؤسسه ابتکار آمریکایی»^۲ گردهم آمده بودند، در این سند آمده است: «همچنان که قرن بیستم به پایان خود نزدیک می‌شود، ایالات متحده کماکان در جایگاه رفیع بزرگ‌ترین قدرت جهانی است. در حالی که به نظر می‌رسد، آمریکا تحت تدابیر خود توانست جنگ سرد را به نفع جهان غرب به پایان برساند، هم اکنون با چالش و فرصتی بی‌نظیر روبروست» (Rivers, 2003).

خاورمیانه در دوران جنگ سرد به سبب اهمیت اقتصادی و جغرافیای راهبردی آن یکی از مناطقی محسوب می‌شد که برای ابرقدرت‌ها به ویژه آمریکا از اهمیت به‌سزایی برخوردار بود. به گونه‌ای که بسیاری از رهبران آمریکا این منطقه را قسمتی از حوزه‌ی امنیتی خود تلقی می‌کردند که بخشی از منافع حیاتی آن کشور را تأمین می‌نماید. در دوران پس از جنگ سرد نیز منافع بنیادین آمریکا در خاورمیانه هم‌چنان باقی ماند و نه تنها از اهمیت آن کاسته نشد، بلکه چالش‌هایی که نظام بین‌الملل با آن روبرو بود اهمیت این منطقه و ضرورت حفظ آن را برای آمریکا تشدید کرد. از میان مجموعه اهداف و سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

1. Project for a New American Century
2. American Enterprise Institute

ب. عربستان و نظم نوین جهانی

آمریکا در خلیج فارس پس از جنگ سرد، به دنبال ایجاد یک سیستم امنیتی تک قطبی بود. این سیستم اساساً این‌گونه تنظیم گردیده بود که یک کشور مقتدر مسئولیت امنیت سایر کشورهای کوچک و داوطلب منطقه را در محدوده‌ی سیاسی و نظامی حوزه‌ی خلیج فارس به عهده گیرد. منطقه‌ای حیاتی که در عین حال با تحولات غیر قابل پیش‌بینی روبرو بود. در مقابل کشورهای متحد نباید از هیچ نوع حمایت سیاسی، مالی و اساسی به آن قدرت در جهت حفظ منافع خود دریغ ورزند تا کشور مذکور بتواند در صورت بروز هر نوع تهدیدی به عنوان ضامن خارجی امنیت آنها، با دست کاملاً باز عمل نماید. سیستم مذکور در سه سطح به هم مرتبط می‌شد که عبارت بودند از: اتحاد میان کشورهای منطقه، انعقاد قراردادهای امنیتی دو جانبه میان هر کشور منطقه و قدرت اصلی و به طور کلی تأسیس یک مرکز فرماندهی منطقه‌ای فراگیر و شبکه‌ی دفاعی مشترک بین قدرت اصلی و متحدان منطقه‌ای (صیقل، ۱۳۷۲: ۱۳۸).

قدرت اصلی که در سیستم تک قطبی مورد نظر آمریکا از آن سخن به میان آمده بود، در منطقه‌ی خلیج فارس کشوری جز عربستان سعودی نبود؛ چراکه سایر کشورها (کشورهای کوچک عرب منطقه‌ی خلیج فارس) توانایی ایفای چنین نقش حساسی را برای منافع غرب و آمریکا نداشتند.

حکومت عربستان سعودی تحت تأثیر فشارهای ناشی از محیط بیرونی (منطقه‌ای و بین‌المللی) و هم‌چنین منابع ارزشی و محیط درونی، ناگزیر بود خود را با اوضاع جدید در نظام بین‌الملل (دوران بعد از نظام دو قطبی و جنگ سرد) سازگار نماید. اما وقوع بحران خلیج فارس و درگیر شدن حکومت سعودی در این بحران، موجبات نارضایتی و اعلام مخالفت مردم با سیاست‌های کلی رژیم حاکم در همراهی با آمریکا فراهم گردید. در خلال جنگ خلیج فارس حتی جریان متعصب و هابیت مخالفت خود را با حضور نظامی غربی‌ها

در سرزمین وحی که بر مبنای شریعت مقدس اسلام حرام می‌باشد، از طریق سخنرانی علمای خود در جلسات عمومی مساجد اعلام کردند، اما روحانیون سنتی همواره با ارایه‌ی تفسیرهای خاصی از مفاهیم اسلامی، نقش عمده‌ای در حفظ وضع موجود و ادامه‌ی حیات الیگارش‌ی حاکم بر عربستان داشته‌اند (بابایی، ۱۳۷۳: ۱۸۷).

ج. عربستان و حمله‌ی آمریکا به عراق در کویت

دولت بوش که تهاجم عراق به کویت در ۱۹۹۰ را تهدید مستقیم امنیت عربستان سعودی و تمامی اقتصادهای پیشرفته‌ی جهان صنعتی تلقی کرد، تسریع ارسال نیروی‌های آمریکایی به کشور عربستان را آن‌هم به تعداد زیاد امری ضروری و در عین حال حساس دانست. فهد هم که دیر نمی‌دید در مقابل ارتش ورزیده و آماده‌ی عراق و ولع صدام، به سرنوشت همتای کویتی‌اش دچار شود، از چنین ورود و استقرار با علاقه و اضطراب استقبال کرد، گرچه وقتی خطر رفع شد، علاقه‌ای به بقای آمریکایی‌ها در پایگاه‌های عربستان نداشت و اعلام کرد بدون آمریکا هم ارتش عربستان از پس دفاع از خود و بیرون کردن عراق بر می‌آمد، فقط با قدری هزینه‌ی بیشتر! با این وجود؛ نیروهای غربی، حتی بدون عقد هیچ‌گونه توافق‌نامه‌ای و با وجود عدم رضایت روزافزون عربستان هم‌چنان در این کشور باقی ماندند. اولویت روابط عربستان و آمریکا با روی کار آمدن بیل کلینتون در ژانویه ۱۹۹۳ کاهش یافت. در امور خاورمیانه، رییس‌جمهور جدید تا حد زیادی درگیر ایجاد صلح میان اعراب-اسرائیل بود. در پی حملات تروریستی ضدآمریکایی ریاض و طهران، همکاری سعودی‌ها در زمینه‌ی تعقیب ماجرا برای جلب رضایت واشنگتن، بسیار اندک به نظر می‌رسید (Wright, 2002).

عربستان سعودی مشارکت چندانی در مراحل ابتدایی تعقیب تروریست‌های بین‌الملل در خاورمیانه توسط آمریکا، از خود نشان نداد. در ۱۹۹۶، زمانی که آمریکایی‌ها موفق شدند دولت سودان را به اخراج اسامه بن لادن، از خاک این کشور متقاعد کنند، ریاض تقاضای

استرداد وی را نپذیرفت. حمایت ریاض از طالبان حتی پس از بن‌لادن، که دو سال قبل شهروندی عربستان از وی سلب شده بود و او در حمایت این گروه بود، نیز هم‌چنان ادامه داشت. ضدیت بن‌لادن هم با عربستان و هم با آمریکا و عدم توانایی واشنگتن و ریاض در انجام تلاش‌های مشترک علیه وی، ناشی از تنش‌های موجود بر سر حضور نظامی نامعلوم نیروی آمریکایی و بریتانیایی در عربستان بوده است.

د. ارکان راهبرد امنیت ملی آمریکا در قبال عربستان پس از ۱۱ سپتامبر

همانطور که گفته شد سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ سرد می‌تواند نوعی نواقع‌گرایی تلقی و توصیف شود که ضمن این که با واقع‌گرایی به اموری چون ملاحظات قدرت و منفعت نظر دارد، فارغ از دغدغه‌های ایدئولوژیک هم نباشد. آن‌طور که پیشتر آمد، رفتاری واقع‌گرایانه از سوی آمریکا در خاورمیانه پیش گرفته و ادامه داده شد که حاصل آن بقای «دیگ جوشان خاورمیانه» و به میراث ماندن چنین عربستانی بود، اما فضای جدید مقتضی این بود که آن ملاحظات با دغدغه‌های امروزی ضرورت و منفعت دموکراسی و حقوق بشر تا حدی درآمیزد. نگرش نواقع‌گرایی آمریکای قرن بیست و یک، مستعد این بود که ثبات را بسیار مهم تلقی کند، ولی این را هم تأکید می‌کرد که چشم‌پوشی از اصول ایده‌آلیستی برای ایجاد ثبات، نهایتاً موجب آسیب دیدن امنیت، وجدان آمریکایی‌ها و نیز اهداف بین‌المللی آن می‌شود. در عین حال، همین نواقع‌گرایی بر این تأکید داشت که آمریکا نمی‌تواند ثبات را قربانی به دست آوردن اصلاحات دموکراتیک در عربستان و دیگر کشورهای خاورمیانه کند. در مجموع می‌توان راهبرد جدید آمریکا را در قبال عربستان مبتنی بر ارکان زیر دانست:

۱- مدیریت موج احساسات ضد عربستانی در آمریکا

در ابتدا هنگامی که معلوم شد تروریست‌ها تماماً عرب و اکثریت آنها تبار عربستانی دارند، احساسات عمومی و حتی نگرش سیاستمداران آمریکایی نسبت به خاورمیانه و عربستان بسیار نامساعد شد. این حملات تروریستی گسترده رعب‌آور و بی‌سابقه، آن‌هم در قلب کشور آمریکا، توسط یک گروه عرب وفادار به اسامه بن‌لادن که غالباً تبعه‌ی عربستان بودند، همچون نمادی از خشم و اعتراض علیه آمریکا در بسیاری نقاط جهان و خصوصاً خاورمیانه مورد تأیید قرار گرفت.

متقابلاً این حملات فرصتی برای ایالات متحده فراهم نمود تا اتهامات خود علیه عربستان را مطرح کند. مجموعه‌ای از انتقادات از سوی اعضای کنگره، روزنامه‌نگاران و فعالان در خصوص جامعه‌ی عربستان مطرح گردید که از پناه‌دادن به تروریست‌ها از سوی دولت آغاز و تا به فقدان دموکراسی، آزادی مذهب و حقوق زنان کشانده شد (Pollack, 2003:3).

خشم ملت آمریکا منجر به انتقاد شدید به سیاست مدارا با عربستان و دوستی با دولتی شد که از قراین چنین برمی‌آمد که اگر مشوق مستقیم تروریست‌ها نبوده باشد، به طور غیر مستقیم مسئول اصلی رفتار آنها است. در محکوم کردن رفتار آمریکا در خاورمیانه، در فلسطین، در خود عربستان و در قضیه‌ی عراق- کویت بین مواضع رسمی و غیر رسمی دولت عربستان و گروه‌های تندرو چقدر تفاوت وجود داشت؟ پادشاهان عربستان و عناصر نزدیک به آنها، گاه با اعتقاد قلبی و گاه برای ظاهرسازی نسبت به مصالح اسلام و عرب و گاه صرفاً برای احساس و اظهار استقلال و بزرگی، به انتقاد شدید از آمریکا دست زده بودند و این زمینه و فضای بیشتری به رادیکالیسم ضدآمریکایی، در میان مردم این کشور داده بود. بنابراین، خشم ملت و دولت آمریکا در فردای حملات سپتامبر نسبت به دولت سعودی و اتباع این کشور کاملاً قابل درک بود. حتی حامیان عرب این کشور؛ یعنی برخی

اصلاح طلبان عربستانی، پرسشی اعتراض‌آمیز داشتند که چرا آمریکا جهت آشتی با آنچه که دشمنی غیرمنطقی می‌خواند، تلاش می‌کند.

۲- تشدید موج بی‌اعتمادی در عربستان نسبت به رویکرد آمریکا

به موازات این، در میان عرب‌ها هم موج جدیدی از بی‌اعتمادی به وجود آمد که قدرت آن بیش از گذشته بود. نظرسنجی گالوپ^۱ در اواخر ژانویه و اوایل فوریه ۲۰۰۲ حاکی از آن بود که ۶۴ درصد از عربستانی‌ها، رویکرد نامطلوبی نسبت به ایالات متحده داشتند که با توجه به روابط طولانی دو کشور، آمار بسیار بالایی است. نظرسنجی زاگیبی بین‌المللی^۲ نیز در فوریه، مارس و آوریل ۲۰۰۲ نشان از نارضایتی ۵۱ درصد از عربستانی‌ها از آمریکا داشت. ۸۷ درصد از پاسخ‌دهندگان عربستانی نیز تصور نامطلوبی از سیاست آمریکا در قبال فلسطین داشته‌اند. بسیاری از مصرف‌کنندگان - حداقل درگفتار - مارک‌های آمریکایی همچون کوکاکولا را تحریم کرده و طرفدار محصولات جدیدی بوده‌اند که بازارهای آنها مدافع اهداف فلسطینی‌ها باشد. (Summer Vacationers Shun the U.S., 2002)

با این وجود، بسیاری از نویسندگان غرب‌گرای عربستان طرفدار جدا کردن تروریسم عربستان از دولت این کشور و مدافع افتخار ملی خود در برابر حملات تروریستی علیه آمریکا، بدون وارد شدن خدشه به روابط طولانی مدت با ایالات متحده بوده‌اند.

۳- حمله به افغانستان و عراق و راهبرد تهاجمی آمریکا در قبال عربستان

در مقابل مواضع تند ضدسعودی در آمریکا، دولت سعودی نیز در صدد مقابله با آماده‌شدن سریع آمریکا برای جنگ در افغانستان و احتمال وقوع مجدد فعالیت‌های ضدآمریکایی و ضد رژیم برآمد که پس از جنگ ۱-۱۹۹۰ خلیج فارس رخ داد. با وجود قطع رابطه‌ی سریع با طالبان، که غفلت از آن، در آن فضای به شدت برانگیخته خطرناک بود، مقامات در صدد محدود کردن دامنه و احتمال جنگ آمریکا در خاک عربستان برآمدند.

1. Gallup

2. Zogby International

سعود الفیصل، وزیر خارجه، نیز اعلام نمود که کشورش به آمریکا اجازه نخواهد داد تا جنگنده‌های این کشور از پایگاه‌های عربستان برای حمله به افغانستان استفاده کنند. وی همچنین با ابراز نگرانی در خصوص احتمال کشیده شدن جنگ به عراق گفت که کشورش اجازه‌ی هرگونه جنگی علیه یک کشور عربی دیگر، از طریق خاک عربستان را نخواهد داد، اما پس از آنکه رییس جمهور آمریکا جورج دبلیو بوش، در مورد افغانستان، به قطعنامه‌ی جدید شورای امنیت ملل متحد رجوع نمود و حمله تصویب جهانی قدرت‌ها را پشت خود داشت، پادشاه سعودی از موضع خود عقب‌نشینی نمود (Khalaf, 2001).

به این ترتیب، دولت نومحافظه‌کار که می‌خواست با ایده‌های جدی خود جهان را به اطاعت بیشتر از آمریکا وادارد، با یک معارضة‌جویی سخت و بی‌سابقه مواجه شده بود و نیز برای همراهی با احساسات مردم، مواضع تنیدی علیه اسلام‌گرایی رادیکال خاورمیانه و عربستان گرفت.

ارتش آمریکا در حرکتی سریع افغانستان را فتح و رژیم طالبان را ساقط نمود و به دستگیری اعضای گروه القاعده و عناصر طالبان و تعقیب سران آنها پرداخت. پس از مدتی عراق به عنوان حامی تروریسم و کشوری که «می‌کوشد به سلاح هسته‌ای دست یابد و مرتبط با القاعده است»، در مرکز تهدید کاخ سفید قرار گرفت و به رغم برخی مخالفت‌ها، مثلاً از سوی فرانسه و تا حدی روسیه و چین، آمریکا آماده‌ی حمله به عراق شد و این چالش مهم دیگری بر سر راه روابط آمریکا و عربستان بود.

حمله‌ی آمریکا به عراق مشکل بیشتری در روابط با عربستان ایجاد کرد، چون عراق یک کشور عرب و مجاور عربستان بود. با وجود تلاش دولت سعودی در کنترل احساسات ضد آمریکایی مردم، مخالفت‌ها فراگیر و مشهود بود. در روزهای اشغال عراق گفته می‌شد که جنگ هوایی از داخل خاک عربستان سعودی هدایت شده و اکثر عربستانی‌ها نسبت به آن بی‌اطلاع بودند. تحقیقات انجام شده در خصوص افکار عمومی حاکی از افزایش خشم

افراد جامعه در این زمان بوده است. نظرسنجی زاگی در جولای ۲۰۰۳ نشان می‌دهد که در زمان اشغال عراق ۷۰ درصد عربستانی‌ها دید نامطلوبی نسبت به مردم آمریکا داشتند که از ۵۱ درصد سال گذشته بیشتر بود. ۸۱ درصد دید نامطلوبی نسبت به سیاست‌های ایالات متحده در عراق داشتند که این مقدار نسبت به قبل تغییری نیافته بود. ۹۴ درصد نیز رویکرد نامطلوبی نسبت به سیاست‌های آمریکا نسبت به فلسطین داشتند که بازهم از ۸۷ درصد سال گذشته بیشتر بود (نظر سنجی زاگی بین الملل، ۲۰۰۳).

نقطه‌ی اوج احساسات ضدآمریکایی در عربستان سعودی با بمب‌گذاری‌های می ۲۰۰۳ همراه بود، زمانی که القاعده خشونت‌های نامحدودی در پایتخت سازمان‌دهی و موجب کشته‌شدن عربستانی‌ها، آمریکایی‌ها و سایر خارجی‌ها شد. یکی از مجموعه‌های بمب‌گذاری شده متعلق به شرکت وینل^۱ بود که با عقد قرارداد با ارتش آمریکا، گارد ملی عربستان سعودی را آموزش می‌داد. خاندان پادشاهی سعودی ظاهراً به این نتیجه رسیدند که با وضعیت خطرناکی مواجه شده‌اند و راهبرد خود را که ترکیبی از سرکوب، جهت‌گیری مجدد، انطباق و بهره‌گیری از احساسات ضد آمریکایی بود، تغییر داده و یک راهبرد با درجه‌ی بالاتری از سرکوب و زبانی رساتر درباره‌ی تروریزم اتخاذ نمودند. در اگوست ولیعهد عبدالله، متجاوزان فاسد به مقدس‌ترین مکان‌های روی زمین؛ یعنی مکه و مدینه را نکوهش کرده و محکوم نمود (Abdul Ghafour, 2003).

اگرچه پیروزی آمریکایی‌ها در سقوط صدام ناگهانی و از نظر نظامی موفقیت‌آمیز بود، در ادامه این ارتش قدرتمند در مواجهه با عناصری از القاعده یا سایر گروه‌هایی که فعالیت انتحاری داشتند و کنترل آنها دشوار بود و نیز مقاومت‌های برخی عناصر سنی طرفدار صدام و حرکات گروه‌های شیعه‌ی تندرو نتوانست کفایت و کارآمدی از خود نشان دهد و همین باعث شد که بوش و تیم او و حتی همکاران بریتانیایی و برخی متحدان دیگر، گرچه

1. Vinell

از ایده‌ی صدور دموکراسی و نشان دادن اقتدار برای حفظ امنیت و منافع غرب همچنان دفاع می‌کردند، باری قدری از تندی کلام و مواضع آنان علیه دیگر کشورهای عرب خاورمیانه چون مصر و عربستان کاسته شد.

۴- تغییر راهبرد تهاجمی آمریکا نسبت به عربستان پس از جنگ عراق (۲۰۰۳)

با افول نسبی هیجانات ناشی از ۱۱ سپتامبر، تندی این تمایلات و برنامه‌های متکی به آن تعدیل شد، ولی اصل آن یعنی، جمع منافع و آرمان‌ها که پیش از ۱۱ سپتامبر و پس از جنگ سرد مطرح بود با جدیت بیشتری مطرح شد. به تعبیر دیگر، ۱۱ سپتامبر که در ابتدا به شکلی پارادوکسیکال هم چنان می‌نمود که سدی محکم مقابل برنامه‌های جهانگیری و توسعه‌طلبی آمریکا و سروری و بی‌معارضی آن می‌کشید و هم چنان می‌نمود که عزم آمریکا را بر آن برنامه‌های خود جزم‌تر و انگیزه و عقیده‌ی او را قوی‌تر کرده بود، پس از مدتی به حالت متعادل‌تر قبل از ۱۱ سپتامبر نزدیک می‌شد.

جورج دبلیو بوش، در نیویورک، در تاریخ یکم ژوئن ۲۰۰۲ می‌گوید: هدف ملت ما همیشه بزرگ‌تر از دفاع ملت ما از خود بوده است. ما می‌جنگیم، تنها برای صلح، صلحی که در راستای آزادی است. ما از صلح در برابر تهدیدها نسبت به سرزمین‌ها و در برابر حاکمان مستبد و ستمگر دفاع خواهیم کرد. ما با ایجاد روابط حسنه میان قدرت‌های بزرگ، صلح برقرار خواهیم نمود و با تشویق جوامع باز و آزاد در تمامی قاره‌ها صلح را گسترش خواهیم داد (راهبرد امنیت ملی آمریکا ۲ سپتامبر ۲۰۰۲).

چهار سال پس از یازده سپتامبر، همین ایده لحنی کمی آرام‌تر یافت. بوش در سخنرانی افتتاحی خود در سال ۲۰۰۵ اعلام کرد: «امروزه منافع حیاتی آمریکا و اعتقادات عمیق ما هم‌سو شده است. سیاست آمریکا در جهت جستجو و حمایت از رشد جنبش‌ها و مؤسسات دموکراتیک، در هر ملت و فرهنگی، با هدف نهایی پایان ویرانی و استبداد در دنیای ما، شکل گرفته است» (Bush, 2005).

این بیانیه بیانگر سنگ بنای سیاست خارجی و راهبرد امنیتی بوش است. راهبرد امنیتی آمریکا در سراسر دنیا - و به خصوص در خاورمیانه - به طور اساسی بر این اعتقاد استوار بوده است که یک دنیای دموکراتیک‌تر، نه تنها منطبق بر ارزش‌های آمریکایی که نیز مطابق با منافع آمریکایی است، اما این اعتقاد در تضاد آشکار با راهبرد آمریکا در مورد خاورمیانه در دوران جنگ سرد است. نزدیک به ۵ دهه، سیاستی که آمریکا در قبال خاورمیانه در پیش گرفته بود، بر این فرض بنا شده بود که وجود دموکراسی در این منطقه، منافع سیاسی و اقتصادی آمریکا را به خطر خواهد انداخت.

حمله ۱۱ سپتامبر، نقش مرکزی ایدئولوژیکی و مالی سعودی‌ها را در تروریسم بین‌المللی روشن کرد، بنابراین حساس‌ترین کشور جهان برای صدور دموکراسی در جهت عقاید و منافع آمریکا، عربستان تلقی شد. سیاست نومحافظه‌کار و نوواقع‌گرای دولت بوش، انرژی گرفته از حادثه ۱۱ سپتامبر، از اعمال فشار برای رفرم سیاسی در این کشور، پس از یازده سپتامبر ناگزیر بود؛ البته احتمال می‌رفت که راه ایجاد رفرم در عربستان سعودی از مسیری خواهد گذشت که می‌تواند به منافع سیاسی و اقتصادی آمریکا در کوتاه مدت آسیب‌هایی هم برساند. چراکه درهم ریخته شدن نظم کهن در کشور مهمی چون عربستان، هم ممکن است اقتصاد جهان را از رهگذر نفت تهدید کند و هم امنیت منطقه را از طریق بی‌ثباتی ناشی از دمکراتیزاسیون؛ بنابراین راهبرد، آمریکا در قبال عربستان سعودی و خاورمیانه بزرگ، ناگزیر بود، توازنی بین ارزش‌های آرمان‌گرایانه و منافع واقع‌گرایانه‌ی آمریکا ایجاد کند.

۵- تعدیل راهبرد امنیتی آمریکا (نفت و چالش‌های پیش روی راهبرد جدید آمریکا)

خاورمیانه و خصوصاً عربستان، کماکان از منظر انرژی برای ایالات متحده و برای کل جهان غرب مهم است و همانند گذشته این ترس، مانع قاطعیت در برخورد با سعودی‌هاست. اگرچه نفت در مجموع آن‌قدر مهم نیست که غالباً به عنوان تنها عامل یا مهم‌ترین عامل

حضور آمریکا در خاورمیانه و خصوصاً حمله به عراق مطرح می‌شود، بلکه لااقل پس از حوادث سپتامبر، اهمیت مسایل امنیتی و مواجهه رادیکالیسم و تروریسم بسیار مهم‌تر است، با وجود این کماکان نفت اگر نه از منظر استعماری، ولی از منظر نیاز تجاری مهم است. (Gordon & Katulis, 2011).

نفت عربستان صرفاً از نظر اقتصادی برای آمریکا مهم نیست، بلکه همان‌قدر برای اقتصاد دنیا اهمیت دارد. عربستان سعودی تبدیل به مهم‌ترین تولیدکننده نفت در جهان شده است. هر مانعی در صادرات نفت عربستان، تأثیر خسارت‌باری بر اقتصاد جهان خواهد داشت. عربستان سعودی نفت خام بیشتری نسبت به کشورهای دیگر تولید می‌کند و در ۲۰۰۳ در مجموع ۹ میلیون بشکه نفت خام در هر روز تولید عربستان بوده است (US Energy Information Administration, 2003).

این توانایی تولید عظیم نفت را دو ویژگی مهم صنعت نفت عربستان تقویت می‌کند: اولاً این کشور مالک بزرگ‌ترین ذخیره نفتی دنیاست، با تقریباً ۲۲ درصد از ذخایر نفت شناخته شده جهان که در خاک آن کشور نهفته است. به عبارت دیگر، نفت عربستان به این زودی تمام شدنی نیست. دوماً، علاوه بر ذخایر عظیم نفت، عربستان سعودی همچنین تنها کشور عمده‌ای است که توانایی تولید مازاد را دارد. به طور مثال، در سپتامبر ۲۰۰۴، ظرفیت نفت مازاد جهان ۵۰۰,۰۰۰ بشکه در روز برآورد شده، که همگی آن متعلق به عربستان سعودی بوده است (US Energy Information Administration, 2003).

این ظرفیت ثابت، به عربستان اجازه می‌دهد تا تأثیر شگرفی بر تعیین قیمت نفت جهان بگذارد. به طور خلاصه، ظرفیت تولید نفت عربستان سعودی، با ذخایر عظیم نفت آن و ظرفیت تولید مازاد ترکیب و موجب ایجاد یک پادشاهی شده که بازیگر اصلی در بازار نفت خام جهانی است.

بنابراین منطقی است که مانند گذشته، یکی از اهداف اصلی و بین‌المللی آمریکا، حفظ یک دولت باثبات و میانه‌رو در عربستان سعودی باشد که عامل ادامه‌ی جریان نفت عربستان به کشورهای صنعتی دنیا است. از دیدگاه آمریکا، وابستگی شدید این کشور به نفت عربستان مستلزم اینست که آمریکا از اعمال هر سیاستی که باعث به خطر افتادن جریان عادی نفت عربستان به طرف مصرف‌کنندگان آمریکایی بشود، خودداری کند. ولی این واقعیتِ وابستگی آمریکا در زمینه‌ی انرژی ناگزیر است با درس‌هایی که آمریکا از جنگ سرد و حادثه ۱۱ سپتامبر گرفته، بالانس شود.

۶- تحول دولت در آمریکا و روابط با عربستان

روی کار آمدن دولت اوباما در ایالات متحده سبب شد که رویکرد متفاوتی در مورد مسایل خاورمیانه اتخاذ گردد. سیاست اوباما با هدف به کار بردن قدرت هوشمند در منطقه‌ی خاورمیانه سه تغییر عمده نسبت به گذشته داشت: تغییر تمرکز آمریکا از عراق به افغانستان، سیاست مشارکت دادن قدرت‌های مخالف منطقه‌ای مانند ایران در مسایل منطقه، گسترش دموکراسی از طریق نرم در منطقه؛ هر سه محور این سیاست نوین به نوعی با عربستان مربوط می‌شد. با برداشته شدن تمرکز از عراق، گروه‌های شیعه در عراق تقویت شده و گروه‌های تحت حمایت عربستان سعودی در این کشور تضعیف می‌شدند (Hamid, 2011).

ایران که رقیب منطقه‌ای عربستان در منطقه بود و از سال ۲۰۰۷ به تدریج روابط تیره‌ای با این کشور پیدا کرده بود، در عراق نفوذ بیشتری می‌یافت و این امر موجب نارضایتی عربستان سعودی می‌گشت. این امر به گونه‌های مختلف مورد اعتراض مقام‌های عربستان قرار گرفته است. (Lbid, 2011) به خصوص پس از به قدرت رسیدن جناح‌های نزدیک به ایران در انتخابات اخیر عراق، عربستان سعودی این را یک ناکامی استراتژیک برای خود در منطقه تلقی کردند. برگزاری اولین مذاکره رسمی ایران و آمریکا در مورد عراق و

رسیدن به توافقی امنیتی در مورد استقرار امنیت در این کشور ابعاد جدیدی به این ناکامی بخشید (What To Do About Iran, 2010).

از سوی دیگر تمرکز بر افغانستان عملاً گروه‌های وهابی در افغانستان و پاکستان را هدف اصلی حملات و تهاجم آمریکا قرار می‌داد. درست است که عربستان عملاً با تبری از این گروه‌های کمک‌های فراوانی برای برخورد با آنها کرده است، به هر حال از نظر مذهبی و نیز پایگاه اجتماعی این گروه‌ها پیوندهای اجتماعی و تاریخی با عربستان داشته و این سرزمین و باورهای وهابی خاستگاه آنها در منطقه‌ی محسوب می‌گردد و این امر موجب نوعی تنش پنهان و تعارض در سیاست‌ها می‌شود. عربستان از یک سو به دلیل اتحاد با آمریکا باید برای برخورد با آنها همکاری کند و از یک سو نمی‌تواند پیوندهای فکری و اجتماعی خود با آنها را نادیده گیرد (Gordon & Katulis, 2011)؛ از این رو این تغییر سیاست در دوران اوباما موجب برجسته شدن برخی تنش‌های پنهان میان آمریکا و عربستان شده است.

دومین محور سیاست‌های نوین آمریکا در دوران اوباما نیز در ابتدا می‌توانست برای عربستان ایجاد نارضایتی کند. پیام‌های مبادله شده برای تعدیل رابطه با ایران و سوریه می‌توانست محوریت کامل عربستان در منطقه را تحت الشعاع قرار دهد (What To Do About Iran, 2010).

مشارکت دادن ایران در مسایل منطقه‌ای در صورت تحقق می‌توانست عربستان را در برخی مسایل منطقه‌ای یک گام به عقب براند. هر چند که این سیاست در نهایت به نتیجه نرسید اما شکل‌گیری آن فی نفسه نارضایتی عربستانی را پدید آورد که در پی منزوی ساختن بیشتر دولت اصول‌گرا در ایران بود. اسناد ویکی‌لیکس گویای آن است که عربستان و متحدان منطقه‌ای آن در مذاکرات پنهان خود نه فقط موافق مشارکت ایران در مسایل منطقه‌ای نبودند بلکه از وارد آمدن فشار بیشتر به ایران حمایت می‌کردند (Telhami: 2010).

هر چند تغییر مسیر آمریکا پس از دو سال نخست دولت اوباما به نزدیکی دوباره‌ی سیاست آمریکا و عربستان در مورد ایران انجامید اما در ابتدا به گونه‌ای اختلافات پنهان دو کشور را در مورد ایران آشکار کرد. البته از سال سوم دولت اوباما، مقابله با جمهوری اسلامی ایران به یک محور نزدیکی دوباره‌ی دو کشور بدل شد و تنش هم‌زمان روابط دو کشور با ایران به افزایش فروش تسلیحات آمریکا به عربستان و کاهش فراوان سطح روابط اقتصادی و امنیتی ایران و عربستان انجامید.

اما سومین محور سیاست‌های نوین آمریکا وجه تناقض‌آمیز روابط آمریکا و عربستان را آشکارتر ساخت. تناقضی که از ناهم‌خوانی نظام سیاسی عربستان با نظام‌های مطلوب آمریکا در منطقه از یک سو، و منافع استراتژیک مشترک دو کشور در اکثر مسایل منطقه‌ای از سوی دیگر نشأت می‌گرفت. عربستان از نظر ساختار حکومتی و مدل رفتار دولت یکی از نامناسب‌ترین حکومت‌ها از دید دولت اوباما محسوب می‌گردد. اما تعادل بازار جهانی نفت و توازن استراتژیک در منطقه‌ی خلیج فارس بدون عربستان امکان‌پذیر نیست. از این رو آمریکا نه می‌تواند عربستان را تضعیف کند و نه با نظام غیردمکراتیک آن سازگار است. این امر پس از گسترش جنبش‌های گسترده‌ی سیاسی در جهان عرب تشدید شد و سیاست‌های دوگانه و تناقض‌آمیز آمریکا در مورد عربستان برجسته شد؛ در حالی که سیاست‌های عمومی آمریکا حمایت از حرکت‌های دموکراسی‌خواه در خاورمیانه اعلام شده بود، سرکوب شدید جنبش‌های آزادی‌خواه در عربستان و متحدان آن در منطقه‌ی خلیج فارس از جمله بحرین و یمن، آمریکا را دچار دوگانگی و تناقض بیشتری کرد. کلی‌گویی‌های مقام‌های آمریکایی در مورد شناسایی حق تعیین سرنوشت مردم منطقه و عدم موضع‌گیری صریح آنها در مورد سرکوب شدید معترضان دموکراسی‌خواه اسلام‌گرا در عربستان و بحرین نشان از استانداردهای دوگانه‌ی آمریکا در منطقه داشت. حتی در مقایسه با دیگر متحدان منطقه‌ای خود مانند مصر و تونس (Maloney, 2011).

نتیجه‌گیری

به طور کلی و با توجه به آنچه آمد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که راهبرد امنیتی آمریکا در قبال عربستان نه مبتنی بر یک اتحاد و همکاری بوده و نه جهت‌گیری برای سرکوب. در طول نیمه‌ی دوم قرن بیستم، راهبردی غیر تهاجمی و با صبغه بیشتر همکاری به علت اقتضائات منافع ملی آمریکا، در مواجهه با عربستان پیش گرفته شد که ظاهر دوستانه‌ی این روابط تنش‌های قابل توجهی را هم در خود پنهان می‌داشته است. حوادث دهه‌ی اول هزاره‌ی جدید، این ظاهر را به شدت دست‌خوش آشوب کرد و موجب اتخاذ راهبردی تهاجمی در مقابل کشورهای بنیادگرای خاورمیانه و به خصوص عربستان سعودی شد، ولی پس از گذشت چند سال و مبادرت به دو جنگ پیروز ولی پرهزینه و تاحدودی دنباله دار و پایان ناپیدا در منطقه، آمریکا راهبردی متعادل‌تر را در برابر این کشور پیش گرفته است؛ یعنی، دو کشور با بنیان‌ها و حتی منافع متفاوت، اما ناگزیر از همکاری‌هایی با هم هستند که به ناچار پرتنش است. راهبرد نوین آمریکا در منطقه‌ی خاورمیانه این تنش بالقوه را تشدید کرد. هر چند که منافع مشترک آمریکا - عربستان به نوعی موجب پنهان ماندن این وجوه تنش‌آلود شود و حتی همکاری‌هایی میان آنها پدید آورد، اما در نهایت سیاست‌های نوین آمریکا در خاورمیانه با بنیاد نظام سیاسی عربستان و نیز پیوندهای منطقه‌ای آن ناهم‌خوان است و می‌تواند زمینه‌ساز نوعی تقابل در آینده‌ای نه چندان دور باشد.

منابع

۱. آقای، سید داوود. *نقش و جایگاه شوروی امنیت سازمان ملل متحد در نظم نوین جهانی*، تهران، پیک فرهنگ، ۱۳۷۵.
۲. بابایی. *دولت و مذهب در عربستان سعودی*، پایانه نامه دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۳.
۳. زهرانی، مصطفی. «از کشورهای یاغی تا محور اهریمنی: مهار تا حمله پیش گیرانه»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال ۱۶، بهار ۱۳۸۱.
۴. سجادیپور، محمد کاظم. «ارزیابی مهار دوگانه، چهار نگاه متفاوت»، *فصلنامه سیاست خارجی*، شماره ۱، فروردین ۱۳۷۲.
۵. صیقل، امین. «مفهوم امنیت در خلیج فارس از نظر آمریکا»، *مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت خارجه، ۱۳۷۲.
۶. کلگی، چارلز و اوجین ویتکف. *سیاست خارجی آمریکا؛ الگو و روند*، ترجمه‌ی اصغر دستمالچی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۲.
۷. نجف زاده، مهدی. *تبار شناسی نومحافظه کاران آمریکا*، کتاب آمریکا ویژه نومحافظه کاران در آمریکا، شماره ۴، فروردین، موسسه مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳.
۸. نظر سنجی زاگی بین الملل، ۳۱ جولای ۲۰۰۳ به آدرس:
www.zogby.com/news/ReadNews.dbm?ID=725
9. -Bronson, Rachel. (2006) *Thicker Than Oil: America's Uneasy Partnership with Saudi Arabia*. Oxford: Oxford University Press.
10. -Bush, George W. (2005, 20 January) second inaugural address. At: <http://www.whitehouse.gov/news/releases/2005/01/20050120-1.html>.
11. Carter, Jimmy. (1977, 22 May) speech, *US Department of State Bulletin*, 76, April-June.

12. Chace, James. (2002) "Imperial America And the common Interest", *World Policy Journal*, Vol. XIX. Spring.
13. Freedom House, Saudi Arabia Country Report, at:
<http://www.freedomhouse.org/research/freeworld/2003/countryratings/saudi-arabia.htm>.
14. Gordon_, Kate & Katulis, Brian. (2011, March 3) "Confronting New Saudi Realities, Time to Stop Sticking Our Heads in the Arabian Sands", *Center for American Progress*. At:
<http://www.americanprogress.org/pressroom/releases/2011/03/saudi-arabia-energy-and-security.html>
15. Gregory Gause III, F. (2003) "The Approaching Turning Point: The Future of U.S. Relations with the Gulf States", *Brookings Project on U.S. Policy towards the Islamic World*, Analysis Paper Number Two, May.
16. Hamid, Shadi. (2011. 16 MAY) "A New Security Strategy, but Not Necessarily a New Gulf Cooperation Council", *Brookings Doha Center*. At:
http://www.brookings.edu/opinions/2011/0516_gulf_cooperation_council_hamid.aspx
17. Holden, David and Richard Johns. (1981) *The House of Saud*, London: Sidgwick and Jackson.
18. Jones, Toby. (2006), "Shifting Sands", *Foreign Affairs*, March/April.
19. Khalaf, Roula. (2001, 8 October) "Riyadh Fears the Fallout from War", *Financial Times*.
20. Maloney, Suzanne. (2011, 20 MAY) "The Alliance That Dare Not Speak Its Name", *The Brookings Institution*
21. Maugeri, Leonardo. (2003) "Not in Oil's Name", *Foreign Affairs*, Vol. 82, July/August.
22. Pipes, Daniel (2002/2003) "The Scandal of US-Saudi Relations", *National Interest*, No. 70, Winter.
23. Pollack, Josh (2003) "Anti-Americanism in Contemporary Saudi Arabia", *MERIA Journal*, volume 7, No 4-December
24. Prados, Alfred B. (2002, 8 July) "Saudi Arabia: Current Issues and U.S. Relations", *Congressional Research Service*.
25. Rivers, William. (2003, 15 September) "New York You've been Used", *Truth Our Perspective*, Monday.
26. Rose, Gideon (1998) "Neoclassical Realism and Theories of Foreign Policy", *World Politics*, 51

27. Scheweller, Randall (2004) "Unanswered Threats: A Neoclassical Realist Theory of Underbalancing", *International Security*, 29(2).
28. Smith, Tony. (1994) *America's Mission: The United States and the Worldwide Struggle for Democracy in the Twentieth Century*, Princeton, N.J.: Princeton Univ. Press
29. "Summer Vacationers Shun the U.S." (2002, 15 February) *Arab News*.
30. Telhami, Shibley. (2010, 2 December) "Wiki leaks and the Arabs", *The National Interest*. At: <http://nationalinterest.org/commentary/wikileaks-the-arabs-4504>
31. US Department of State policy statement on Saudi Arabia, *State Dept. Files, 1945-1949*, XII.
32. US Department of State, paper covering US-Saudi relations, (1947, 11 April), *State Dept. Files, 1945-1949*, XII.
33. US Energy Information Administration, (2003) *Annual Energy Review*, Table 5.4, "Petroleum Imports by Country of Origin, 1960-2003".
34. Vance, Cyrus. (1977, 30 April) Speech, "Human Rights and Foreign Policy", *US Department of State Bulletin*, 76, April-June.
35. "What To Do About Iran - American & Gulf Perspectives", (2010, 5 May), Event Summary, *the Brookings Doha Center and Saban Center for Middle East Policy*. At: http://www.brookings.edu/events/2010/0505_iran.aspx
36. Woodward, Bob. (1991) *The Commanders*, New York: Simon & Schuster
37. Wright, Lawrence. (2002, 14 January) "The Counter-Terrorist", *The New Yorker*



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی